

در راه فتح

ایستادگی در برابر اسکندر کبیر

والدمار هیکل

مترجم
محمّد الشاهین محبوب

www.ketab.ir



نشر ماه

تهران

۱۴۰۳

Waldemar Heckel
In the Path of Conquest
Resistance to Alexander the Great
Oxford University Press, New York, 2020

www.ketab.ir

Heckel, Waldemar	هکل، والدمار، ۱۹۴۹-م.	سرشناسه:
	در راه فتح: ایستادگی در برابر اسکندر کبیر؛ والدمار هکل؛	عنوان و پدیدآور:
	مترجم محمد ابراهیم محبوب.	
	تهران، نشر ماهی، ۱۴۰۲.	مشخصات نشر:
	۲۸۸ ص.	مشخصات ظاهری:
	ISBN 978-964-209-342-7	شابک:
	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).	یادداشت:
	عنوان اصلی:	یادداشت:
<i>In the Path of Conquest: Resistance to Alexander the Great</i>		
	اسکندر مقدونی، ۳۵۶-۳۲۳ ق.م.	موضوع:
	سرداران — یونان — سرگذشتنامه.	موضوع:
	یونان — تاریخ — توسعه‌ی مقدونیه، ۳۵۹-۳۲۳ ق.م.	موضوع:
	یونان — شاهان و فرمانروایان — سرگذشتنامه.	موضوع:
	محبوب، محمد ابراهیم، ۱۳۳۰-، مترجم.	شناسه‌ی افزوده:
	DF ۲۳۴/۲	رده‌بندی کنگره:
	۹۳۸/۰۷۰۹۲	رده‌بندی دیویی:
	۹۵۴۱۵۸۷	شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:

۱۴۰۳/۳/۴

در راه فتح

والدمار هیکل

محمد ابراهیم محبوب

نویسنده

مترجم

۱۴۰۳

چاپ اول

تیروز

+

بهزاد حسین زاده

ضبط اسامی باستانی

احسان همتی

نمونه خوانی

حسین سجادی

مدیر هنری

مصطفی حسینی

ناظر چاپ

حمید سناجیان

حروف نگار

آرماسا

لیتوگرافی

صنوبر

چاپ جلد

آرماسا

چاپ متن و صحافی

+

شابک ۷-۳۴۲-۲۰۹-۹۶۴-۹۷۸

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، روبه روی سینما سپیده، شماره ۱۱۷۶، واحد ۴

تلفن و دورنگار: ۰۲۱ ۶۶۹۵ ۱۸۸۸

www.nashremahi.com

فهرست

گفتار مترجم	۷
پیش‌گفتار	۹
۱ جهاد برای یونانی مآبی	۱۷
۲ راه دراز آسیای صغیر	۲۹
۳ نخستین درگیری در آسیای صغیر	۴۷
۴ از اژه تا کاپادوکیا	۶۳
۵ پاتک پارسی	۷۹
۶ شاهنشاه و سپاهش	۸۵
۷ نبرد کیلیکیا	۹۳
۸ شامات و مصر	۱۰۳
۹ آخرین پایگاه داریوش و فروپاشی مقاومت پارسی	۱۳۱
۱۰ سرانجام داریوش سوم	۱۵۷
۱۱ نبرد در آسیای میانه	۱۶۹
۱۲ پارسی‌مآبی و دشمنان خانگی	۱۹۵
۱۳ از هندوکش تا سند	۲۱۵
۱۴ از پنجاب تا پاتالا (حیدرآباد)	۲۲۷
۱۵ بازگشت به غرب	۲۵۵
۱۶ سخن پایانی	۲۶۹
پیوست: منابع تاریخ اسکندر کبیر	۲۷۵
نمایه	۲۷۷

آینه‌ی سکندر جام می است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
حافظ

این کتاب آینه است، آینه‌ی اسکندر، نوشته شده برای ما ساکنان ملک دارا، تا احوال خودمان را در آن ببینیم و پند بگیریم.

درباره‌ی اسکندر کتاب‌های زیادی نوشته شده، فیلم و پویانمایی و بازی هم بی شمار ساخته شده، اما کمابیش دو تم اصلی آن‌ها قلم و دوربین در دست کسی است که در استخدام لشکر مهاجم است. در کتاب حاضر نویسنده، همچون خبرنگار جنگی، گام به گام با مدافعان عقب‌نشینی می‌کند و ضمن گزارش کردن صحنه‌ها، روایات جبهه‌ی مهاجم را به نقد می‌کشد و در برخی از موارد یادگویی‌های آن‌ها را آشکار می‌کند. افزون بر این، با قلمی روایت‌گونه، پیشینه‌ی تاریخی هر رخدادی را شرح می‌دهد و مانند یک کارشناس باسواد و ماهر سیاسی-نظامی، به تحلیل آن می‌پردازد. او در عرصه‌ی پژوهش درباره‌ی تاریخ یونان باستان و عصر اسکندر شهرت جهانی دارد و صاحب تألیفات فراوانی در قالب مقاله و کتاب است.

ساختار اصلی کتاب کاملاً آکادمیک است و کمابیش پاراگرافی در آن یافت نمی‌شود که نویسنده با توضیحات اضافی منبع سخنش را ذکر نکرده یا روایت‌های بدیل را نیاورده یا منابع دیگری برای آگاهی بیش‌تر معرفی نکرده باشد. اگر می‌خواستیم در ترجمه نیز همین ساختار را مراعات کنیم، نمی‌توانستیم دل بیندم به این که گذشته از اهل دانشگاه، خواننده‌ی عادی نیز کتاب را بخواند. چنین بود که توضیحات اضافی را تا جایی که به روایت اصلی آسیبی وارد نیاید نادیده گرفتیم و کوشیدیم تا جایی که ممکن است خوانش کتاب روان و بی‌سکته پیش برود. در

مواردی که توضیح اضافی نویسنده ضروری بوده، کوشیده‌ام آن را در متن بگنجانم جوری که در خواندن کتاب وقفه پیش نیاید. در مواردی که این کار مقدور نبوده است توضیحاتی را با اقتباس از کتاب یا منابع دیگر در پانویس آورده‌ام.

برای ما ایرانیان این پرسش جنبه‌ی حیاتی دارد که چگونه جوان بیست و چندساله‌ای ظرف مدتی بس کوتاه توانسته است بزرگ‌ترین ساختار سیاسی-نظامی عصر خودش یعنی امپراتوری هخامنشی را فرو بریزد. گمان دارم ما در تاریخ‌نگاری سرزمین مادری کم‌تر به این پرسش و ابعاد گوناگون آن پرداخته‌ایم و عمدتاً به شرح و بیان فتوحات این جوان بسنده کرده‌ایم. امیدوارم کتاب حاضر دست‌کم تا حدی زنگار تاریخی این پرسش را از حافظه‌ی تاریخی ما بزداید.

محمدابراهیم محبوب

تابستان ۱۴۰۱

www.ketab.ir

هرودوت، مورخ سده‌ی پنجم پیش از میلاد، کتاب تواریخ را نوشت «تا کردارهای سترگ و والای یونانیان و بربرها ناشنیده نماند.» او نبرد یونانیان را با داریوش یکم و خشیارشا دنباله‌ی ستیز می‌داند و شرق و غرب می‌پنداشت که بسی پیش از جنگ افسانه‌ای تروا آغاز شده بود. البته در عالم واقع نیز آن جنگ تا سده‌ی چهارم پیش از میلاد به درازا کشید و زمینه‌ای فراهم آورد تا پادشاهان، سیاسیون و مورخان، هرکدام به سهم خود، آخرین فصل نبرد یونان و ایران^۱ را با امپراتوری «ستمگر» هخامنشی را رقم بزنند.

پس از دفع معماگونه‌ی بربرها (پارسیان)، یونانیان همواره نگران بودند که شاهنشاه فکری جز انتقام ندارد. حتی اگر پندار ایشان خطا بود و شمار سپاهیان خشیارشا نیز بسیار کم‌تر از عدد پنج میلیون هرودوت بود، خطر تسخیر یونان به دست این بلای پارسی بسیار جدی می‌نمود. در واقع، رخدادهای دهه‌ی ۴۹۰ پیش از میلاد و دهه‌های پس از آن در نواحی مرزی امپراتوری هخامنشی، برای پارسیان که درگیر مشکلات بزرگ‌تری بودند، دردسرهای فرعی به شمار می‌آمدند.^۱ با وجود این، ایران‌هراسی یونان دستمایه‌ی بسیار مناسبی بود برای خطابه‌های احساسی و انگیزشی سیاسیون و صاحبان بلندگوهای تبلیغاتی که

۱. استفن روزیکا در کتابش ناآرامی در غرب: مصر و امپراتوری پارس می‌نویسد: امپراتوری پارس همواره در قانون مسائل یونان بود تا جایی که یونانیان گمان داشتند به همان نسبت یونان هم نگرانی اصلی پارسیان است درحالی‌که از دیدگاه اقتصادی، ولایات شرقی برای هخامنشیان بسیار مهم‌تر از ولایات غربی بودند.

امپراتوری پارس را خطری دائمی و دشمنی دیرینه به مردم بنمایانند تا بتوانند تشکیل امپراتوری آتن (ائتلاف دلو سی) و حفظ و توسعه‌ی آن را توجیه کنند. ما نمی‌دانیم مقدونیان از حمله به شرق واقعاً چه اهدافی داشتند اما هراس از پارس، گرچه پوچ بود، دولت‌شهرهای یونان را که طی پیمان کورنت سرنوشتشان را به سرنوشت مقدونیه گره زده بودند، تحت رهبری فیلیپ دوم و سپس تحت رهبری پسرش، اسکندر، متحد نگاه می‌داشت و به ارتش، که به زور خدمت می‌کرد، انگیزه می‌داد.

خطیب آتنی، ایسوکراتس، به پیروی از استادش گرگیاس اهل لئونتی نی که در همایش سال ۴۰۸ پیش از میلاد در المپیا در ستایش پان‌هلنیسم^۱ داد سخن می‌داد، با شعار «شاهنشاه هخامنشی دشمن مشترک یونانیان» می‌کوشید یونانیان را به اتحاد علیه امپراتوری پارس فرا بخواند هرچند زمینه‌ی تحقق عملی این شعار چندین دهه‌ی بعد به دست فیلیپ مقدونی فراهم آمد. در واقع، شرکت در جهاد یونانی‌مآبی علیه «دشمن دیرینه» یعنی پارس، پوسته‌ی شیرینی بود بر هسته‌ی تلخ بردگی یونانیان به دست فرمانروایان جدیدشان یعنی مقدونیان. از دریچه‌ی چشم یونانی-مقدونی و از دیدگاه ما محققان، عمل انجام‌شده قرار داریم، بعید بود لشکرکشی علیه پارس شکست بخورد.

در این کتاب، بی‌این‌که در دام خیال‌پردازی بی‌فکر اسکندر را تا جایی که امکان داشته باشد از دریچه‌ی چشم مردمان مغلوب، چه در یونان و چه در شرق، بررسی می‌کنیم با این هدف که بُعد دیگری به داستان سنتی فتوحات اسکندر بیفزاییم. گفتنی است هرچند بسیاری از تعبیر ما پهلوی به نظریه‌پردازی می‌زنند، شالوده‌ی آن‌ها بر شواهد و مستندات موجود استوار است.

البته سخن‌گفتن منصفانه از موضع مغلوبانی که در باره‌ی فتح‌شدن سرزمینشان بسیار کم مطلب نوشته‌اند دشوار است، و دشوارتر از آن این است که بخواهیم درباره‌ی دیدگاه آنان نسبت به دشمن، و مقاصدشان، انگیزه‌هاشان، کردارهاشان و گرفتاری‌هاشان مطلبی بگوییم. بیش‌تر کسانی که در امپراتوری پارس می‌زیستند با تاریخ بیگانه بودند. از این‌رو، بسیاری از اطلاعات مربوط به امپراتوری هخامنشی،

۱. یونانی‌مآبی بر پایه‌ی زبان، دین، آیین و آداب و رسوم مشترک.

تازه اگر به تواریخ یونانی راه می یافت، طبعاً از زبان حریف پیروز واگو می شد. این حریف جهانی برای بربرها درست کرد که به تعصبات غریبان علیه ایشان دامن زد. بربر فقط در میدان جنگ یا در پی محاصره های طولانی شکست نمی خورد. او در دادگاه افکار عمومی نیز بازنده بود. محکمه ای که برای بررسی جنایات جنگی تشکیل می شد به بازنده مجال دفاع از خودش را نمی داد چون در چنین جایی محکوم فقط باید پاسخ بازجو را بدهد نه این که از خودش دفاع کند.

کسی را که اسکندر مجرم می شناخت بی درنگ اعدام می کردند، حتی اگر این کار به بهای شورش بومیان تمام می شد، مانند بسوس (مدعی جانشینی داریوش سوم). نمی دانیم بربرها درباره ی بسوس و بارسائتس چه نظری داشتند، آیا آن ها را شهید می شناختند یا شاه کش، کسی نمی داند. بازنده، حتی اگر فرصت هم می یافت، اجازه نمی یافت در محکومیت ارباب جدید آزادانه سخن بگوید چرا که حتی مقدونیان اگر سخنی به اعتراض بر زبان می راندند، باید خطرش را به جان می خریدند. این که مغلوبان درباره ی مردانی چون مازیوس (مزدا) یا ارتبازوس چه فکر می کردند نیز روشن نیست. می توان تصور کرد که در نظر بسیاری از مردم ایشان کسانی بودند که بی شرمانه با دشمن همکاری کرده بودند.

از طرف مغلوب مقداری مستندات رسمی در دست ما داریم، هرچند نه بسیار. این اسناد اطلاعات ثبت شده ی ساده ای هستند که برخی از آن ها در قالب «پیشگویی» و قایعی بیان شده اند که پیش تر اتفاق افتاده بوده اند. برخی دیگر اقدامات عملی انجام شده در وضعیت بحرانی را ثبت کرده اند. اما در میان آن ها هیچ نوشته ای که حاوی داوری یا اظهار نظر قابل اعتنایی باشد یافت نمی شود. با این همه، هرچند گزارش های موجود به زبان یونانی یا لاتین (و تمامی آن ها بسی پس از مرگ فاتح) نوشته شده اند، درباره ی مغلوبان اطلاعات موجود بیش از آنی است که بسیاری گمان دارند. مزدوران یونانی که در ارتش شاهنشاه می جنگیدند، جزئیات زیادی درباره ی وضعیت سپاه پارس، از جمله شمار سربازان، آرایش جنگی آن ها و حتی شگردهای رزمی آن ها به مورخان معاصر اسکندر داده اند. این مزدوران، اگر شخصاً در شوراهای جنگ حضور نداشتند، اهم مباحث مطرح شده در آن شوراهای از طریق مأمورانی که فرمان های جنگی را به سربازان ابلاغ می کردند به دست می آوردند. گاهی هم خبرهای خیلی حساس به خارج «درز»

می کردند. بی گمان خبر چینان و شاهدان عینی یونانی کردارهای مِمَنون اهل رودس را، که آشکارا درباره‌ی اهمیت او سخن به گزاف رفته است، لو داده‌اند.

اما بسیار مهم‌تر از این‌ها، گزارش‌های پارسیانی است که اسیر شدند یا داوطلبانه به خدمت اسکندر در آمدند. اسیران را می‌شد پیوسته بازجویی کرد، و می‌کردند. لائومدون اهل میتولنه که املاکی در آمفی‌پولیس داشت و شهروند مقدونیه شده بود و گفته می‌شد دو زبان بلد است به سرپرستی بربرهایی گمارده شده بود که در جنگ اسیر شده بودند. از این گذشته، برخی از پارسیان نخبه مدت‌ها در دربار فیلیپ دوم اقامت داشتند. این‌ها در درجه‌ی نخست برای ارزیابی اوضاع پیش از جنگ، حین جنگ و پس از جنگ مناسب بودند، و در درجه‌ی بعد بلد بودند، دست‌کم تا حدی، با فاتحان به زبان یونانی سخن بگویند. پلوتارخ داستانی می‌گوید از دوره‌ی نوجوانی اسکندر که از «ایلچیان پارسی» درباره‌ی اوضاع امپراتوری پارس پرس‌وجو می‌کرده است. البته شاید منظور مورخ این باشد که به شوهی برخورد اسکندر با کسانی که در دربار پدرش پناهنده بوده‌اند آشکارا در میان این پناهجویان، ارتبازوس از همه مهم‌تر است. او با زنی از رودس ازدواج کرده بود که برادرش سال‌ها خدمت ایرانیان را کرده بود. این شخص و دست‌کم برخی از فرزندان او (خاصه دخترش بارسینه که معشوقه‌ی اسکندر شد) باید در عمل دوزبانه بوده باشند. هرچه آن‌ها گزارش می‌کرده‌اند بی‌گمان به نوشته‌های دبیر رسمی دربار اسکندر یعنی کالیستنس راه می‌یافته است.

با این همه، در بسیاری موارد، ناچاریم فقط بر پایه‌ی قرائن، خودمان کلاهمان را قاضی کنیم. ما از بلندگوهای تاریخی که دستاوردهای فاتح را جار می‌زنند می‌شنویم که به شکل‌های مختلف در برابر ایشان ایستادگی می‌شده و در مواردی هم سپاه مقدونی بدون رویارویی با هیچ مقاومتی پیش می‌رفته است. این نکته بی‌گمان اهمیت دارد و مفید است بررسی کنیم ببینیم چرا برخی گروه‌های خاص، مانند یونانیان آسیای صغیر، فنیقی‌ها، یا مصریان، به جای مقاومت مسلحانه ترجیح می‌دادند تسلیم شوند و با دشمن از در سازش درآیند. برای این‌که به مواضع این گروه‌ها و نیز به نگرانی‌ها و نگرش‌های ایشان نسبت به فاتح، و حتی نسبت به حاکمان وقت خودشان، پی ببریم باید ببینیم طی سال‌های (یا حتی قرن) پیش از

یورش مقدونیان، چه ستم‌هایی بر ایشان رفته است و آنان به چه کاری مشغول بوده‌اند. برخی از ایشان شک داشتند تسلیم شوند چون هموطنانشان، در دریا و خشکی، عملاً گروگان نیروهای مسلح امپراتوری پارس بودند. کسانی هم بودند که زیر فشار فرد یا اقلیت حاکم، که جاه و جلالش را مدیون قدرت هخامنشی بود، به شاهنشاه وفاداری نشان می‌دادند. گروهی هم بیش‌تر نگران همسایگان زورمند خودشان بودند و فاتح را حامی یا فرصتی می‌دیدند که می‌توانست به ایشان کمک کند حساب‌های کهنه را با آن همسایگان تسویه کنند. و البته کسان دیگری هم بودند که سرخوشانه رنگ عوض می‌کردند و باد به پرچم قدرتی می‌دادند که بر منطقه حکم می‌راند.

همان‌گونه که می‌توانیم از روی رفتار فاتح با مغلوبان و پیمان‌های ترک مخاصمه‌اش با ایشان به هدف‌هایش پی ببریم، می‌توانیم فرض کنیم بسیاری از کارگزاران امپراتوری هخامنشی (در رده‌های گوناگون) میان دو کشش متضاد گیر می‌افتادند، یکی وفاداری به هخامنشیان و دومی منافع شخصی و حفظ جایگاه. البته این پرسش هنوز باقی است: چقدر دقتاً بر پایه‌ی کدام عوامل صورت می‌گرفت؟ با توجه به این‌که نبرد اسکندر در اصل یک فتح نظامی به شمار می‌آید، ایستادگی در درجه‌ی نخست و بالاتر از همه یعنی مقاومت در برابر متجاوز در میدان جنگ برای بیرون‌راندنش از منطقه و، چه بهتر، از کل امپراتوری. در درجه‌ی بعد، ایستادگی یعنی خودداری از تسلیم شهر یا همکاری با متجاوز. کسانی که به این شیوه ایستادگی می‌کردند به این امید آبکی دلخوش بودند که با واردآوردن تلفات سنگین به متجاوزان و شکستن ابزارهایی که برای محاصره به کار می‌بردند، ایشان را پشیمان کنند، یا چندان به مقاومت ادامه دهند که کاسه‌ی صبر آنان لبریز شود و دست از محاصره بردارند. گروهی می‌کوشیدند به شیوه‌ی چریکی، با گسستن خطوط مواصلاتی و تدارکاتی متجاوزان از سرزمینشان دفاع کنند. و سرانجام، کسانی هم بودند که تسلیم می‌شدند ولی به شرایط تحمیلی از سوی متجاوزان گردن نمی‌نهادند.

البته عده‌ای ساده‌لوحانه گمان داشتند اگر رهبرشان یا سرکشانی را که در منطقه‌ی ایشان پناه گرفته بودند بیرون برانند، دل فاتح را می‌توانند به دست بیاورند. حتی بودند معدود کسانی که قول می‌دادند اگر به استقلالشان خدش‌ای وارد نشود،

بی طرف بمانند. چنین پیشنهادهایی یکسره رد می شدند. در پایان، اغلب، تنها گزینه‌ای که می ماند انتخاب میان توبه و نابودی بود.

نگرش و واکنش مدافعان، بسته به موقعیت، ساختار حکومت و تجربیات پیشین آنان در تعامل با حاکمان بیگانه، متفاوت بود. البته منافع تجاری-اقتصادی را نباید از یاد ببریم. اما اراده به ایستادگی، در غالب موارد، از بالا، یعنی از جانب نخبگان حاکم که نگران خودمختاری بومی خودشان بودند، سرچشمه می گرفت. لایه‌های زیرین جامعه آمدن و رفتن اربابان زیادی را دیده بودند، از این رو فقط مراقب بودند روند زندگی عادی خودشان به هم نریزد. این نکته به ویژه در بخش غیر یونانی امپراتوری پارس مصداق داشت. در شهرهای یونانی، توده‌های مردم سقوط اقلیت حاکم و استقرار مردم سالاری را فرصتی برای کسب قدرت بیش تر می شمردند. پشتیبانی از منافع طبقه‌ی حاکمه به بهای گزاف بردگی تمام می شد.

بحث ممد در این کتاب بررسی ایستادگی در چند شکل گوناگون است: یکی کوشش مردم برای پیشگیری از سلطه‌ی فاتح (مقاومت مسلحانه)، یا شاید بهتر باشد بگوییم مقابله با حاکمان بیگانه، کوشش برای سرنگون کردن حکومت جدیدی که به دنبال شکست در میدان نبرد، مضای پیمان تسلیم پا می گرفت (شورش یا طغیان). سوم، تخلف اداری مقاماتی که در زمان پیشین ابقا یا به تازگی منصوب می شدند. و چهارم، ایستادگی سربازان مقدونی در برابر سیاست‌ها یا رفتار پادشاه خودشان (سوء قصد، سرپیچی و شورش).